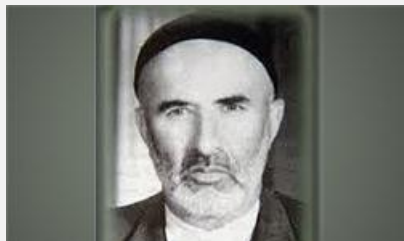


جگونگی تشریف حاجی فشنندی نزد امام زمان (عج)



نزد سید رفتم و عرض کردم: آقا دلم می‌خواهد به کربلا بروم اما نه پولی دارم و نه گذرنامه‌ای. اگر تا صبح پنج شنبه آینده گذرنامه من با پول آماده شد، می‌دانم که امام زمان (عج) هستید و گرنه فقط یکی از سادات!

نزد سید رفتم و عرض کردم: آقا دلم می‌خواهد به کربلا بروم اما نه پولی دارم و نه گذرنامه‌ای. اگر تا صبح پنج شنبه آینده گذرنامه من با پول آماده شد، می‌دانم که امام زمان (عج) هستید و گرنه فقط یکی از سادات!

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، درباره مرحوم حاج محمد علی فشنندی تهرانی، با اینکه دیری نیست به رحمت حق پیوسته است اما جز چند تشریف که بزرگان از وی نقل کرده‌اند، چیزی نمی‌دانیم. از خاستگاه، خانواده، خاندان، تربیت و تحصیلات، زمینه و زمانه، زیست و زندگی، حتی شغل و پیشه و احیاناً استادان اخلاقی و مربیان و مرشدان سلوکی این نیک بخت چه کسانی بوده‌اند، آگاهی چندانی در دست نیست.

بنا به آنچه در برخی دایرةالمعارف‌ها درج شده، «#فشنندی روستایی در شهرستان ساوجبلاغ (غرب شهرستان کرج)، در 11 کیلومتری شمال شرق شهر هشتگرد است. بیشتر اهالی این روستا، کشاورز و دامپرورند. امامزاده سه تن (طاهر، مطهر و مظفر) درخت چنار 800 ساله و تپه تاریخی فشنند از آثار قدیمی این منطقه به شمار می‌روند. کهن‌ترین آثار موجود در آنجا متعلق به هزاره اول پیش از میلاد مسیح (ع) است. همچنین بنای «#خاتون قیامت» که مردان، حق ورود به داخل آن را ندارند از دیگر بناها و آثار مهم تاریخی و باستانی این روستا است. «#آل فشنندی» یکی از خاندن‌های علمی در شهر قزوین که شاخه‌ای از آل برغانی هستند، از این روستا برخاسته‌اند. از بزرگان این سامان می‌توان از مرحوم حاج حسن بیگلری فشنندی صاحب «#سرّ البیان در تجوید» شیخ احمد آل فشنندی (رهبر انقلابیون مشروطه خواه قزوین)، استاد جمشید امینی (از شاگردان کمال‌الملک و مبتکر رشته نقاشی قالی در ایران، مرحوم مصباح نجم‌الملک (منجم و صاحب تقویم) و بالاخره مرحوم حاج محمدعلی فشنندی را نام برد.

نکته حائز توجه اینکه حاجی فشنندی عبد صالح و بنده برگزیده حق بوده، عمری را با پاکی، پارسایی و عشق و علاقه به علی (ع) و فرزندان او به ویژه امام عصر (عج) گذرانده و به خاطر سرشت پاک، طینت طیب و صفای باطن، چندین بار توفیق تشریف به محضر آن موعود مهربان را یافته و جمال جمیل یوسف زهرا (ع) را به تماشا نشسته است.

در نقل تشرفات او آنچه قابل توجه و تأمل برانگیز است اینکه آن بزرگوار، فراوان مورد اعتماد و اعتقاد مراجع معظم تقلید و دیگر علما و بزرگان بود و آنان در نقل تشرفات او نه تنها تردید نکرده، او را ستوده و از وی به عنوان دوستدار حقیقی، خالص و مخلص امام عصر (عج) نام برده‌اند.

شخصیت‌های شناخته‌شده‌ای مانند مرحوم آیت‌الله بهجت، شهید محراب آیت‌الله دستغیب و آیت‌الله ناصری دولت آبادی بر صحت گفتار، درستی کردار، سلامت نفس و پاکی ضمیر مرحوم فشنندی شهادت داده‌اند.

از تشرفات نقل شده از او می‌توان فهمید که حاجی فشنندی از نظر تحصیلات ظاهری و مراتب علمی در حد متوسط بوده است اما از نظر سلوکی و مقامات معنوی بسی برتر و بالاتر قرار داشته است.

تشریف اول؛ احترام به سادات

مرحوم فشنندی، تشریف نخست خود را این گونه برای آیت‌الله شهید دستغیب و مرحوم حاج آقا معین شیرازی نقل کرده است:

قریب 30 سال پیش، برای زیارت اربعین عازم کربلا شدم. آن زمان برای صدور گذرنامه، از هر نفر، چهارصد تومان می‌گرفتند. بعد از اخذ گذرنامه، خانواده ما [همسر] گفت: «#من هم می‌آیم». ناراحت شدم و گفتم: «#چرا قبلاً نگفتی؟!». خلاصه بدون گذرنامه عیال حرکت کردیم. جمعیت و همراهان ما پانزده نفر می‌شدند که عبارت بود از 4 مرد و 11 زن. در میان زنان یک پیرزن سید علویه نیز وجود داشت که عمر او 105 سال بود. این پیر زن علویه با دو نفر از همراهان ما، قرابت و خویشاوندی داشت. با اینکه جابه جایی و انتقال پیر زن علویه خیلی زحمت و گرفتاری داشت اما او را حرکت دادیم و با خود بردیم.

هر چند گذرنامه نداشتیم اما به آسانی از مرز ایران و عراق گذشتیم و قبل از اربعین حسینی (ع) به کربلا مشرف شدیم. بعد از اربعین و

پس از زیارت به نجف اشرف رفتیم و بعد از 17 ربيع الاول هم قصد زیارت کاظمین و سامرا نمودیم. در این وقت خویشاوندان پیرزن علویه از بردن او به کاظمین و سامرا و جا به جایی وی خیلی اظهار ناراحتی کرده و گفتند: «او را با خود نبریم. در نجف بماند تا برگردیم» اما من گفتم: زحمت این پیرزن و سید علویه با من است شما نگران و ناراحت نباشید!

به اتفاق همراهان به راه افتادیم. ایستگاه قطار کاظمین و سامرا شلوغ بود و همه در انتظار قطار بودند به هر حال با آن جمعیت زیاد تهیه بلیط و اسکان مشکل بود. در این هنگام سیدی عرب – که شالی سبز به کمر داشت – نزد من آمد و فرمود: «سلام علیکم حاج محمد علی! شماها پانزده نفر هستید؟ عرض کردم: بله! فرمود: این پانزده بلیط را بگیرید و همین جا باشید، من می‌روم بغداد و بعد از نیم ساعت با قطار بر می‌گردم و یک کوپه (اتاق) دربست برای شما نگه می‌دارم. شما از جای خود حرکت نکنید!

قطاری از کرکوک آمد و سید سوار شد و رفت. بعد از نیم ساعت قطاری آمد و جمعیت هجوم آوردند. رفقا و همراهان من خواستند سوار شوند که من مانع شدم و آنها از این حرکت من کمی ناراحت شدند. همه که سوار شدند، آن سید آمد و ما را در یک کوپه دربست سوار قطار کرد. وقتی وارد سامرا شدیم آن سید بزرگوار به من فرمود: شما به اتفاق همراهان به منزل سید عباس خادم بروید!

من نشانی سید عباس خادم را یافته‌م و نزد او رفته، گفتم ما 15 نفر هستیم، 6 روز هم در اینجا می‌مانیم و دو اتاق می‌خواهیم. ضمناً هزینه و کرایه محل چقدر می‌شود؟

سید عباس خادم گفت: یک آقای سیدی کرایه 6 روز شما را به همراه مخارج خوراک و زیارت نامه خوان پرداخت و فرمود: «روزی هم، دو مرتبه شما را به سرداب و حرم ببرم!».

گفتم: آن سید کجاست؟ گفت همین الان از پله‌های ساختمان پایین رفت. فوراً به دنبال سید پایین آمدم اما هر چه گشتم او را ندیدم و نیافتم. دوباره به سید عباس خادم مراجعه کردم و گفتم – آن سید هزینه پانزده بلیط را از ما طلبکار بود. نمی‌دانی کجا رفت؟ گفت: من نمی‌دانم! تازه تمام مخارج شما را هم در این 6 روز پرداخت کرده است!

زیارات کاظمین و سامرا که تمام شد دوباره به کربلا برگشتیم. در کربلا نزد مرحوم آیت‌الله سید مهدی شیرازی – از مراجع معظم تقلید – رفتم، جریان را برای آقا نقل کردم و درباره بدهی خود به آن سید عرب بزرگوار پرسیدم. مرحوم آیت‌الله شیرازی فکری کردند و بعد فرمودند: در جمع شما از سادات کسی هست؟

عرض کردم: بله، یک پیرزن علویه کهنسالی است!

فرمود: امام زمان(عج) شما را – به خاطر احترام به آن پیرزن علویه – میهمان کرده است!

مرحوم شهید دستغیب در خاتمه تشریف می‌نویسد: «به نظر حقیر شاید آن سید بزرگوار عرب – یکی از «رجال الغیب» یا «ابدال» – که ملازم خدمت آن حضرت‌اند – بوده باشد».

تشریف دوم: آماده شدن مقدمات زیارت کربلا

شهید محراب و معلم اخلاق، مرحوم آیت‌الله دستغیب همچنین این تشریف را که از زبان بنده برگزیده و برتر خدا، مرحوم فشندی تهرانی شنیده در کتاب «داستان‌های شگفت» خود آورده است:

«قریب 20 سال پیش، شب جمعه‌ای به همراه آقا سید محمد علی باقر خیاط و دیگر دوستان به مسجد جمکران رفته بودیم. در آنجا همه بعد از اعمال و آداب مسجد خوابیدند و تنها من و پیر مردی بیدار بودیم. او بر پشت بام، شمعی روشن کرد و در پرتو آن دعا می‌خواند. من هم به نماز شب مشغول بودم. در این وقت دیدم که ناگاه هوا روشن شد. با خود گفتم: حتما ماه طلوع کرده است. اما هر چه نگاه کردم. ماه را در آسمان ندیدم! یک مرتبه متوجه شدم که در فاصله 500 متری من، سید بزرگواری در زیر درختی ایستاده است و این تابش این نور از آن آقا است. به پیرمرد کنار خود گفتم: شما کنار آن درخت، آقایی را می‌بینید؟! پیرمرد گفت: هوا تاریک است و چیزی هم دیده نمی‌شود تو هم خوابت می‌آید، برو بگیر بخواب!

دانستم که پیرمرد سید را نمی‌بیند. به نزد سید رفتم و عرضه داشتم: آقا دلم می‌خواهد به کربلا بروم اما نه پولی دارم و نه گذرنامه‌ای. اگر تا صبح پنجشنبه آینده، گذرنامه من با پول آماده شد، می‌دانم که امام زمان(ع) هستید و گرنه یکی از سادات! بعد از عرض این حاجت ناگهان دیدم که همه جا تاریک شد و آن آقا هم نیست. صبح، داستان را برای رفقا و همراهان تعریف کردم. بعضی از آنها مرا مسخره کردند و به ساده‌دلی من خندیدند.

گذشت تا روز چهارشنبه هفته آینده آن؛ صبح زود در میدان فوزیه [میدان امام حسین(ع) فعلی] برای کاری رفتم و به خاطر باران، کنار دیواری ایستادم. در این هنگام پیر مردی ناشناس نزد من آمد و گفت: حاج محمد علی! مایل هستی به کربلا بروی؟!

عرض کردم: خیلی مایلم اما نه پولی دارم و نه گذرنامه‌ای!

گفت: شما دو عدد عکس با دو عدد رونوشت شناسنامه برای من آماده کن!

گفتم: عیالم را می خواهم ببرم! گفت او هم مانعی ندارد!

با عجله به خانه رفتم، اسناد و مدارک را برداشتم، آوردم به پیرمرد دادم. پیر مرد گفت: فردا صبح همین وقت اینجا بیایید و مدارک و گذرنامه‌های خود را از من بگیرید!

فردا صبح به همان محل رفتم. پیر مرد آمد و گذرنامه‌ها را با ویزای عراقی به همراه 5 هزار تومان پول به من داد و رفت و بعد هم دیگر او را ندیدم.

از آنجا به منزل آقا سید محمدباقر خیاط _ که در آن مجلس ختم صلوات برقرار بود_ رفتم. بعضی از رفقا و همراهان آن شب از راه تمسخر به من گفتند: حاج محمد علی! گذرنامه‌ها را گرفتی؟

گفتم بله! و گذرنامه‌ها را با پول به آنها نشان دادم، با تعجب تاریخ گذرنامه را خواندند و دیدند تاریخ آن روز چهارشنبه است. همه به گریه افتادند و گفتند: خوشا به سعادت! ما که سعادت نداشتیم.